

مانیفست جمهوری خواهی اکبر گنجی نور امیدی در دل اپوزیسیون راست؟!

بهرام رحمانی

bamdadpress@swipnet.se

اخیرا جروه ای از اکبر گنجی، تحت عنوان «مانیفست جمهوری خواهی»، در سایت های اینترنتی منتشر شده است. آنچه که او، در این جزوه، در رابطه با دموکراسی و جمهوری خواهی، می نویسد یک سری واژه ها و فرمول بندی های مبهم و گنگ است که پشت سر هم ردیف شده است. در هر صورت این نوشته، با استقبال طیفی از توده ای های سابق و اکثریتی ها و طیفی از مشروطه خواهان و جمهوری خواهان روبه روبرو شده است. نویسنده جزوه، در حالی که توسط یارانش به بند کشیده شده است، آن را با حب و بغض نوشته است و این چنین با استقبال طیف های مذکور واقع می شود. اپوزیسیون راست به حدی ورشکسته است که اکبر گنجی، به آن ها خط می دهد.

اکبر گنجی، که دوران طولانی از فعالین و دست اندرکاران سپاه پاسداران و سازمان های اطلاعاتی رژیم بود؛ همچنین در سفارت خانه رژیم در ترکیه، به تبلیغات اسلامی و صدور انقلاب اسلامی به این کشور و جاسوسی علیه مخالفین رژیم فعالیت داشت، امروز «تئوریسین» سرخورده «دوم خرداد»، است که نوشته اش نور امیدی را در دل اپوزیسیون راست از ملی تا مذهبی روشن می کند. این اپوزیسیون از سر نداشتن شخصیت های قابل اتکا و خوشنام و از سر معامله گری سیاسی اش برای سهم شدن در قدرت، خودش را به هر آب و آتشی می زند. دیروز خانمی را قهرمان خود می دانست؛ امروز نوشته گنجی، را بر بالای سر خود قرار می دهد؛ شاید هم فردا عبدالله نوری، منتظری و... هم به لیست قهرمانان درآیند، به هر رو این سناریوها تا اشغال پستی در حاکمیت ادامه خواهد یافت. در چنین وضعیتی حاکمیت چه بلایی بر سر مردم می آورد، آن دیگر مسئله این جماعت نیست.

گنجی، از قلم به داستان «دوم خرداد» است، اما هنگامی که به زندان افتاد، دوستان سابقش روزه روز از او، دور شدند و برای آزادی او، از زندان تلاش چندانی به خرج ندادند. بدین ترتیب هنگامی که امیدش از آزادی هر چه بیش تر کم و کم تر شد، موضع نسبتا رادیکال تری در خط خودش گرفت و نوشته اخیرش، نیز نشان می دهد که یک گام دیگر از رژیم جمهوری اسلامی دور شده است.

گنجی، اکنون مژه زندان را می چشد، بهتر درد و رنج و ستمی که بر زندانیان سیاسی در زندان های جمهوری اسلامی رفته است را درک می کند، چرا که او، روزگاری نه چندان دور خود، در زندانی کردن مخالفین جمهوری اسلامی، لحظه ای درنگ نمی کرد. بعلاوه مهم تر از همه بیش از صد هزار انسانی که توسط رژیم جمهوری اسلامی اعدام شده اند، هر گز زنده نخواهند شد. مادران و پدرانی که با شنیدن اعدام جگرگوشه هایشان سگته کردند و فلج و روانی شدند، سالم نخواهند شد. زنان و دخترانی که در زندان ها مورد تجاوز قرار گرفته اند فشارهای جسمی و روانی زیادی را تا آخر عمر با خود حمل خواهند کرد. پرسیدنی است که نقش گنجی، در این جنایات چه بود؟ اکنون دور شدن اکبر گنجی، از جمهوری اسلامی، مثبت است، اما پرونده او، همچنان دیگر دوستانش چون عباس عبدی، بسته نمی شود. در فردای سرنگونی جمهوری اسلامی گنجی، و دوستانش هزاران شاکی خصوصی خواهند داشت. باید به پرونده گنجی ها در یک فضای آزاد انسانی، به دور از هر گونه انتقام و تهدید و شکنجه و اعدام رسیدگی شود تا عدالت انسانی و اجتماعی جایگاه واقعی خود را پیدا کند. مسلما هدف از طرح این مسئله نه انتقام و نه زمینه سازی برای ساختن زندان های سیاسی در آینده است، بلکه هدف این است که از کسانی چون گنجی، «رهبر» و «آزادی خواه» و «قهرمان» ساخته نشود.

کاش گنجی و گنجی ها، به عمق فاجعه انسانی و اجتماعی که توسط رژیم جمهوری اسلامی، بر مردم ایران، به ویژه زنان، جوانان، کارمندان و کارگران تحمیل شده است، واقعا پی ببرند، به دلیل این که خود گنجی ها در این فجایع نقش داشتند. شکی نیست که دور شدن آن ها رژیم را تضعیف می کند و به نفع جنبش آزادی خواهی ایران تمام خواهد شد. گنجی ها باید به جنایاتی که در جمهوری اسلامی، بر علیه مردم مرتکب شده اند، بیش از این مورد نقد جدی و مداوم قرار دهند.

امروز صدای آزادی خواهی، سکولاریسم، مساوات خواهی و سوسیالیسم، به عنوان گرایشات متنوع

سیاسی و اجتماعی از هر گوشه کشور هفتاد میلیون ایرانی، به گوش می‌رسد. به خصوص در میان اکثریت مردم محروم و زحمتکش، به ویژه زنان، جوانان، دانشجویان، معلمان و کارگران، مذهب رنگ باخته است. همچنین بی‌زاری و نفرت از رژیم جمهوری اسلامی، در نزد اکثریت مردم این کشور، به اوج خود رسیده است. از این رو گنجی، کار سختی انجام نداده است. دمکراسی گنجی، حقانیت ندارد. او، به عنوان یک مسلمان که عمرش را صرف حکومت الله کرده است، اکنون با بحرانی که رژیم را گرفته است، می‌کوشد راهی برای آینده خود و دوستان دوم خردادی و طیف اکثریتی و توده‌ای‌های سابق و راه توده، بخشی از سلطنت‌طلبان و ملی‌گرایان و مذهبیون پیدا کند. بنابراین پیداست که کشتگرها، نوری‌زاده‌ها، محسن حیدریان‌ها، خانابا تهرانی‌ها و غیره با شور و شوق پیرامون مانیفست گنجی، قلم‌فرسایی و سخن‌رانی می‌کنند، انگار که تئوری جدیدی به نفع بشریت کشف شده است؟! اگر نگاهی به تاریخ ۲۴ ساله ایران، بیندازیم، به راحتی در می‌یابیم که این طیف همواره مانند پاندول دنبال این و یا آن عنصر جمهوری اسلامی راه می‌افتد. این‌ها اوایل حاکمیت جمهوری اسلامی، سنگ خمینی، را به سینه می‌زدند؛ پس از دوم خرداد ۱۳۷۶ به استقبال خاتمی شناختند؛ با سرفه منتظری، به پا برمی‌خیزند؛ امروز نیز با انتشار جزوه جمهوری خواهی گنجی، آب از لب و لوجه این آقایان و خانم‌ها سرازیر می‌شود. فردا هم معلوم نیست که دنبال کدام آخوند و آقا‌زاده راه خواهند افتاد.

مشکل گنجی، نه جمهوری اسلامی است و نه فردای جمهوری اسلامی. مشکل و نگرانی گنجی، از واقعیت‌های امروز جناح دوم خرداد است که در بن‌بست سیاسی و اقتصادی و اجتماعی قرار گرفته و راه اضحلال را می‌پیماید، در چنین وضعیتی گنجی نیز مانند دیگر همکارانش به دنبال پیدا کردن فرمولی است که جمهوری اسلامی را به نفع این جناح نجات دهد.

او در مانیفست جمهوری خواهی خود چنین اقرار می‌کند: «نهضت اصلاح‌طلبی پس از سال‌ها مبارزه هنوز نتوانسته است به مطالبات اساسی و برحق خود دست یابد. پیروزی در چند انتخابات مهم، در دست گرفتن کنترل قوه مجریه و قوه مقننه، تبدیل حاکمیت به حاکمیت دوگانه؛ در عمل هیچ دستاوردی نداشته و بن‌بست ناشی از انسداد سیاسی آنچنان بخش اصلاح‌طلب حاکمیت را فلج و ناکارآمد کرده است که دیگر هیچ امیدی به تحقق مطالبات از طریق اصلاح‌طلبان حاکم نمی‌توان داشت و لذا بخش وسیعی از جامعه گرفتار یاس، ناامیدی، سرخوردگی و وادادگی شده است. در این شرایط، آیا راهی برای برون‌رفت قابل تصور است؟ راه برون‌رفت از بن‌بست تصلب سیاسی با تداوم حاکمیت دوگانه، و کارآمد و مشروطه‌کردن آن امکان‌پذیر نیست، چرا که امانت‌داران و محافظان نظام (محافظه‌کاران) خود راه آن را بسته‌اند...».

بنابراین روشن است که گنجی، از یک سو به اصلاح‌طلبان انتقاد دارد، که چرا علی‌رغم به دست گرفتن قوه مجریه و مقننه، کاری نکرده‌اند و از سوی دیگر به محافظه‌کاران می‌تازد که «خود راه را بسته‌اند». این بده و بستان‌های عناصر داخل حاکمیت است که گنجی، به آن‌ها انتقاد دارد، حال این معاملات جناح‌های حاکمیت چه ربطی به جنبش آزادی‌خواهی و سکولاریسم در ایران دارد؟! هرگونه رقم و اصلاحات از پایین با فشار و مبارزه جنبش‌های توده‌ای بر رژیم‌ها تحمیل می‌شود، نه این که جناحی از رژیم، از بالا دست‌اندرکار (اعطای) اصلاحات به مردم باشد. اگر چنین است چرا خاتمی (اصلاح‌طلب)، به صراحت گفت که نباید ریسک کرد و زنی را به سمت وزیری انتخاب کرد! چرا شرکت‌های دولتی حقوق کارگران را پرداخت نمی‌کنند! خاتمی، به عنوان رئیس شورای امنیت کشور، سرکوب و گشتار خونین دانشجویان را صادر کرد! به جوانان معترض لقب «اوباش و اراذل» داد! در سالگرد قتل‌های زنجیره‌ای زرافشان را زندانی می‌کند و «اصلاح‌طلبان» در این مورد مهر سکوت به لب می‌زنند؛ در حالی که خاتمی به دیدار زن (سعید امامی)، می‌رود و از او دلجویی می‌کند! نشریه جوان، چاپ ایران، روز شنبه ۱۲ مرداد ۱۳۸۱، نوشت: «اخیراً همسر سعید امامی با رئیس جمهوری دیدار داشته است. در این دیدار آقای خاتمی ضمن اظهار تأثر، دستور پرداخت کلیه حقوق معوقه سعید امامی را صادر و مبلغی نیز به عنوان هدیه به همسر سعید امامی پرداخت نموده است.».

آیا خاتمی، چنین امکانی را در اختیار بازماندگان داریوش فروهر، پروانه فروهر، محمد مختاری، محمدجعفر پوینده و... می‌گذارد؟ مسلماً نه! حتا در روزنامه‌های رژیم می‌خوانیم که خاتمی، جواب نامه خانواده‌های ترورهای موسوم به «قتل‌های زنجیره‌ای» را نیز نمی‌دهد. یکی دیگر از ویژگی‌های مانیفست گنجی، این است که او، خمینی را پیمان شکن معرفی

می‌کند، یعنی کسی که به وعده‌های اولیه‌اش وفا نکرده است. خاصیت این بحث در این است که اکبر گنجی، با پیش کشیدن این بحث خود را نیز تبرئه می‌سازد، به این معنی هنگامی که او، از خمینی دفاع می‌کرد و محافظ او بود، گویا خمینی وعده‌های خوبی می‌داد. اما بعداً او، به این وعده‌هایش عمل نکرد. از گنجی، باید سؤال کرد که، در فاصله زمان پس از مرگ خمینی، تا زندان افتادنش به چه کارهایی مشغول بود؟! چرا سعی می‌کند این دوره از تاریخ خود را به فراموشی بسپارد؟

اگر نگاه کوتاهی به این دوره بیاندازیم، به راحتی دریابیم که گنجی، مشغول چه کارهایی است؟ او، در کتاب «اصلاح‌گری معمارانه» خود که در سال ۱۳۷۹ به چاپ رسیده است، در رابطه با سعید حجازیان، چنین می‌نویسد: «سعید حجازیان به عنوان یک استراتژیست سیاسی به جامعه معرفی شده است. دشمنانش او را به عنوان متخصص جنگ‌های روانی جلوه می‌دادند، ولی سعید «نجیب و مظلوم» چیز دیگری بود. آرام می‌نشست و به سخنان دیگران گوش فرا می‌داد. اما وقتی زبان می‌گشود، دیگران همه یک‌پارچه گوش می‌شدند و سخنان دلنشین او، در جان عطشناک حاضران، عظیم کارگر می‌افتاد. راه‌های تازه در افق تاریکی می‌گشود و نظریه‌های متنوع ابداع می‌کرد». (اصلاح‌گری معمارانه، اکبر گنجی، ص ۲۴)

گنجی، این سخنان را هنگامی می‌نویسد که سعید حجازیان، با گلوله یکی از شاگردانش زخمی شده و در بیمارستان بستری بود.

سیداحمد رسولی‌نژاد، حجازیان را چنین توصیف می‌کند: «امثال آقای حجازیان که مدیر جنگ‌های روانی است، آقای خاتمی را به قدرت رسانده‌اند و اگر می‌دانستند حاصل این جنگ روانی پیروزی است حتماً به جای آقای خاتمی فرد دیگری را به قدرت می‌رساندند که مطلوب‌تر باشد». (روزنامه صبح امروز، ۱۹ فروردین ۱۳۷۸)

بدین ترتیب حجازیان، در این کتاب الگوی گنجی است که یکی از عناصر مهم و بنیان‌گذار سازمان اطلاعات رژیم، که سازمانی مخوف است و همه ترورهای خارج و داخل کشور، توسط این سازمان به مرحله اجرا درآمده است. از سوی دیگر چنین اظهار نظری نزدیکی گنجی، را به محفل حجازیان نشان می‌دهد.

گنجی، در کنفرانس برلین، با تعریف و تمجید از رژیم جمهوری اسلامی می‌گوید: «کسانی که این رژیم را ذاتاً یک رژیم اصلاح‌ناپذیر می‌دانند و به دنبال آندند که با تروریسم این رژیم را براندازند. اما به گمان من رژیم جمهوری اسلامی ایران، رژیمی اصلاح‌پذیر است و شاهد مدعی من انتخابات ریاست جمهوری در سال ۱۳۷۶، انتخابات شوراها در سال ۱۳۷۷ و انتخابات مجلس شورای اسلامی در سال ۱۳۷۸ می‌باشد. علاوه بر این‌ها حضور مطبوعات متنوع، نشر کتاب، بهبود وضعیت حقوق بشر، تحمل مخالفان و فعالیت‌هایشان برخی از دیگر شواهدی است که نشانگر اصلاحات است. جنبش اصلاحات ایران و جنبش جامعه مدنی ایران با دو خطر روبه‌رو است: یکی گروه‌های محافظه‌کار داخلی و دیگری اپوزیسیون خشونت‌طلب خارج از کشور است...». (همان منبع، ص ۳۷ و ۳۸)

گنجی، بی‌شرمانه در کنفرانس برلین، رژیم جمهوری اسلامی را که یک رژیم تروریست و آدمکش است «اصلاح‌پذیر» می‌داند، در حالی که مخالفین رژیم که در خارج کشور نیز از تهدید و ترور عوامل آن در امان نیستند تروریست می‌نامد.

در کنفرانس برلین، از گنجی سؤال می‌شود: «آقای گنجی،... معتقدند شما در بخش اطلاعات سپاه بودید و معلوم نیست چه کارهایی کردید...». (همان منبع ص ۴۰)

گنجی، در جواب می‌گوید: «این که بنده در وزارت اطلاعات بودم یا در اطلاعات سپاه بودم یا آدم کشته‌ام، این‌ها همه دروغ محض است...». (همان منبع، ص ۴۵)

مرتضی نبوی... گفته اکبر گنجی، اصلاح‌طلب آمریکایی و اخراجی از سپاه است... گنجی، در جواب می‌نویسد: «اما در خصوص اخراج از سپاه، این اتهام دروغ محض است. انتقال من از سپاه به وزارت ارشاد، چهار سال (از ۱۳۶۴ تا ۱۳۶۸) به طول انجامید. تمام نامه‌نگاری‌ها و حکم انتقال رسمی در سپاه و وزارت ارشاد وجود دارد...». (همان منبع، ص ۷)

بدین ترتیب روشن است که آقای گنجی، دروغ می‌گوید. اساساً همه محافل و جناح‌ها و افراد وابسته به رژیم جمهوری اسلامی، دروغگو، توطئه‌گر، سرکوبگر و نهایتاً امرضدانسان هستند. گنجی، از اول انقلاب در سپاه پاسداران بود و سال ۱۳۶۸ به وزارت ارشاد منتقل شد. یعنی گنجی، به مدت ۱۱ سال در خدمت سپاه پاسداران بود. بنابراین طبیعی است که در طول این مدت وی، پشت میز نشست و در عملیات‌های مختلف، از جمله سرکوب مردم معترض شرکت کرده است. بنابراین طبیعی است که این دوره را قلم بگیرد.

از سوی دیگر دادگستری استان تهران، در نامه‌ای به روزنامه بیان می‌نویسد: «... ۳. علت

بازداشت قبلی آقای گنجی، بر خلاف آنچه در نوشته مندرج در روزنامه شما مطرح شده، فقط سخن رانی برلین نبوده بلکه مربوط به اتهامات دیگری چون ارتباط غیر مجاز او با یکی از افسران آمریکایی عضو ناتو و بعضی از افراد اعضای مرکزیت گروهک‌های ضدانقلاب در کشور ترکیه می‌باشد که پرونده وی به لحاظ قضایی تاکنون مفتوح بوده و اقدامات قضایی ادامه دارد...)). (همان منبع، ص ۹۴)

اکبر گنجی، در نامه‌ای به آیت‌الله شاهرودی، رییس قوه قضائیه، می‌نویسد: ((۳_۲. «ارتباط غیر مجاز با یکی از افسران آمریکایی عضو ناتو و بعضی از اعضای مرکزیت گروهک‌های ضدانقلاب در کشور ترکیه» کذب محض است. سیزده سال پیش از سوی وزارت ارشاد به مدت سه سال به رایزنی فرهنگی جمهوری اسلامی در آنکارا مامور شدم. پس از گذشت ۱۳ سال این اتهام برای اولین بار توسط دادگستری در کیهان مطرح می‌شود...)) (همان منبع، ص ۱۱۴) این چند نمونه را از کتاب «اصلاح گری معمارانه»، به قلم خود اکبر گنجی، آوردم تا هیچ‌گونه سوء تفاهمی برای خواننده در مورد فاکت‌ها به وجود نیاید. همچنین نباید گذاشت این‌ها، با استفاده از حافظه تاریخی مردم، از یک طرف به گذشته سیاه و جنایت‌کارانه خود سرپوش بگذارند و از سوی دیگر با زندانی شدن خود احساسات انسانی و اجتماعی مردم را مورد سوء استفاده قرار دهند. شایان ذکر است که سیاه‌چال‌های جمهوری اسلامی، مملو از زندانیانی است که زیر شدیدترین شکنجه‌های جسمی و روانی به سر می‌برند و از امکانات و موقعیت گنجی نیز برخوردار نیستند، اسمی برده نمی‌شود. باید با صدای بلند خواهان آزادی همه زندانیان سیاسی، از جمله گنجی‌ها و لغو هرگونه شکنجه جسمی و روانی و قوانین ارتجاعی قصاص و اعدام و سنگسار بود. تنها با سرنگونی رژیم جمهوری اسلامی، به جنایات و وحشی‌گری و فقر و فلاکت در ایران نقطه پایانی گذاشته خواهد شد.